

تفسیر آیات

در این سوره رسول گرامی خود را دستور می دهد به اینکه از شر وسواس خناس، به خدا پناه ببرد، و به طوری که از روایات وارده در شان نزول آن استفاده می شود این سوره در مدینه نازل شده، بلکه از آن روایات بر می آید که این سوره و سوره قبلش هر دو با هم نازل شده اند.

قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس طبع آدمی چنین است که وقتی شری به او متوجه می شود و جان او را تهدید می کند، و در خود نیروی دفع آن را نمی بیند به کسی پناهنده می شود که نیروی دفع آن را دارد، تا او وی را در رفع آن شر کفایت کند، و انسان در اینگونه موارد به یکی از سه پناه، پناهنده می شود: یا به ربی پناه می برد که مدبر امر او و مربی او است، و در تمامی حوائجش از کوچک و بزرگ به او رجوع می کند، در این هنگام هم که چنین شری متوجه او شده و بقای او را تهدید می کند به وی پناهنده می شود تا آن شر را دفع کرده بقیایش را تضمین کند، و از میان آن سه پناهگاه، این یکی سببی است فی نفسه تام در سببیت.

دومین پناه، کسی است که دارای سلطنت و قوتی کافی باشد، و حکمی نافذ داشته باشد، به طوری که هر کس از هر شری بدو پناهنده شود و او بتواند با اعمال قدرت و سلطنتش آن را دفع کند، نظیر پادشاهان (و امثال ایشان)، این سبب هم سببی است مستقل و تام در سببیت.

در این میان سبب سومی است و آن عبارت است از الهی که معبود واقعی باشد، چون لازمه معبودیت اله و مخصوصا اگر الهی واحد و بی شریک باشد، این است که بنده خود را برای خود خالص سازد، یعنی جز او کسی را نخواند و در هیچ یک از حوائجش جز به او مراجعه ننماید، جز آنچه او اراده می کند اراده نکند، و جز آنچه او می خواهد عمل نکند.

و خدای سبحان رب مردم، و ملک آنان، و اله ایشان است، همچنان که در کلام خویش این سه صفت خود را جمع کرده فرموده: ذلکم الله ربکم له الملك لا اله الا هو فانی تصرفون و در آیه زیر به علت ربوبیت و الوهیت خود اشاره نموده، می فرماید رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذہ وکیلا، و در این آیه ای که از نظرت می گذرد به علت مالکیت خود اشاره نموده می فرماید: له ملک السموات و الارض و الی الله ترجع الامور، پس اگر قرار است آدمی در هنگام هجوم خطرهایی که او را تهدید می کند به ربی پناهنده شود، الله تعالی تنها رب آدمی است و به جز او ربی نیست، و نیز اگر قرار است آدمی در چنین مواقعی به پادشاهی نیرومند پناه ببرد، الله سبحانه، پادشاه حقیقی عالم است، چون ملک از آن او است و حکم هم حکم او است.

و اگر قرار است بدین جهت به معبودی پناه ببرد، الله تعالی معبودی واقعی است و به جز او اگر معبودی باشد قلابی و ادعایی است.

و بنابر این جمله قل اعوذ برب الناس، دستوری است به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، به اینکه به خدا پناه ببرد، از این جهت که خدای تعالی رب همه انسانها است و آن جناب هم یکی از ایشان است، و نیز خدای تعالی ملک و اله همه انسانها است و آن جناب هم یکی از ایشان است.

از آنچه گذشت روشن شد که: اولاً: چرا در میان همه صفات خدای تعالی خصوص سه صفت: ربوبیت و مالکیت و الوهیت را نام برد؟ و نیز چرا این سه صفت را به این ترتیب ذکر کرد، اول ربوبیت، بعد مالکیت، و در آخر الوهیت؟ و گفتیم ربوبیت نزدیکترین صفات خدا به انسان است و ولایت در آن اخص است، زیرا عنایتی که خدای تعالی در تربیت او دارد، بیش از سایر مخلوقات است.

علاوه بر این اصولاً ولایت، امری خصوصی است مانند پدر که فرزند را تحت پر و بال ولایت خود تربیت می‌کند. و ملک دورتر از ربوبیت و ولایت آن است، همچنان که در مثل فرزندی که پدر دارد کاری به پادشاه ندارد، بلکه اگر بی سرپرست شد به اداره آن پادشاه مراجعه می‌کند، تازه باز دستش به خود شاه نمی‌رسد، و ولایت هم در این مرحله عمومی‌تر است، همچنان که می‌بینیم پادشاه تمام ملت را زیر پر و بال خود می‌گیرد، و اله مرحله‌ای است که در آن بنده عابد دیگر در حوائجش به معبود مراجعه نمی‌کند، و کاری به ولایت خاص و عام او ندارد، چون عبادت ناشی از اخلاص درونی است، نه طبیعت مادی، به همین جهت در سوره مورد بحث نخست از ربوبیت خدای سبحان و سپس از سلطنتش سخن می‌گوید، و در آخر عالی‌ترین رابطه بین انسان و خدا یعنی رابطه بندگی را بیاد می‌آورد، می‌فرماید: قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس.

و ثانیاً: روشن گردید که چرا جمله‌های رب الناس، ملک الناس، اله الناس را متصل و بدون واو عاطفه آورد، خواست تا بفهماند هر یک از دو صفت الوهیت و سلطنت سببی مستقل در دفع شر است، پس خدای تعالی سبب مستقل دفع شر است، بدین جهت که رب است، و نیز سبب مستقل است بدین جهت که ملک است، و نیز سبب مستقل است بدین جهت که اله است، پس او از هر جهت که اراده شود سبب مستقل است، و نظیر این وجه در دو جمله الله احد الله الصمد گذشت.

و نیز با این بیان روشن گردید که چرا کلمه ناس سه بار تکرار شد، با اینکه می‌توانست بفرماید: قل اعوذ برب الناس و اللهم و ملکهم چون خواست تا به این وسیله اشاره کند به اینکه این سه صفت هر یک به تنهایی ممکن است پناه پناهنده قرار گیرد، بدون اینکه پناهنده احتیاج داشته باشد به اینکه آن دو جمله دیگر را که مشتمل بر دو صفت دیگر است به زبان آورد، همچنان که در صریح قرآن فرموده: خدای تعالی اسمائی حسنی دارد، به هر یک بخواهید می‌توانید او را بخوانید، این بود توجیهات ما درباره آیات این سوره، ولی مفسرین در توجیه هر یک از سؤالهای بالا وجوهی ذکر کرده‌اند که دردی را دوا نمی‌کند.

من شر الوسواس الخناس در مجمع البیان، آمده که کلمه وسواس به معنای حدیث نفس است، به نحوی که گویی صدایی آهسته است که بگوش می‌رسد، و بنا به گفته وی کلمه وسواس مانند کلمه وسوسه مصدر خواهد بود، و دیگران آن را مصدری سماعی و بر خلاف قاعده دانسته‌اند، چون قاعده اقتضا می‌کرد واو اول این کلمه به کسره خوانده شود، همچنان که حرف اول مصدر سایر افعال چهار حرفی به کسره خوانده می‌شود، مثلاً

می‌گویند: دحرج، یدحرج، دحراجا و زلزل، یزلزل زلزالا و به هر حال ظاهر این آیه - همانطور که دیگران نیز استظهار کرده‌اند - این است که: مراد از این مصدر معنای وصفی است، که مانند جمله زید عدل - زید عدالت است به منظور مبالغه به صیغه مصدر تعبیر شده است.

و از بعضی نقل شده که اصلاً کلمه مورد بحث را صفت دانسته‌اند، نه مصدر.

و کلمه خناس صیغه مبالغه از مصدر خنوس است که به معنای اختفای بعد از ظهور است.

بعضی گفته‌اند: شیطان را از این جهت خناس خوانده که به طور مداوم آدمی را وسوسه می‌کند، و به محضی که انسان به یاد خدا می‌افتد پنهان می‌شود و عقب می‌رود، باز همینکه انسان از یاد خدا غافل می‌شود، جلو می‌آید و به وسوسه می‌پردازد.

الذی یوسوس فی صدور الناس این جمله صفت وسواس خناس است، و مراد از صدور ناس محل وسوسه شیطان است، چون شعور و ادراک آدمی به حسب استعمال شایع، به قلب آدمی نسبت داده می‌شود که در قفسه سینه قرار دارد، و قرآن هم در این باب فرموده: ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور.

من الجنة و الناس این جمله بیان وسواس خناس است، و در آن به این معنا اشاره شده که بعضی از مردم کسانی هستند که از شدت انحراف، خود شیطانی شده و در زمره شیطانها قرار گرفته‌اند، همچنان که قرآن در جای دیگر نیز فرموده: شياطين الانس و الجن.

و اما اینکه بعضی گفته‌اند که کلمه ناس هم بر جماعتی از انسانها اطلاق می‌شود و هم بر جماعتی از جن، و جمله من الجنة و الناس بیانگر این معنای اعم است.

سخنی است بی‌دلیل که نباید بدان اعتناء نمود.

همچنین به این سخن که بعضی گفته‌اند که: کلمه و الناس عطف است بر کلمه وسواس، و معنای عبارت این است که: پناه می‌برم به خدا از شر وسواس خناس که از طائفه جن هستند، و از شر مردم. چون این معنایی است که همه می‌دانند از فهم بدور است.

در مجمع البیان است که ابو خدیجه از امام صادق (علیه‌السلام) روایت کرده که فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد در حالی که آن جناب بیمار بود، پس آن جناب را با دو سوره قل أعوذ و سوره قل هو الله احد افسون نموده، سپس گفت: بسم الله ارقیک و الله یشفیک من کل داء یؤذیک خذها فلتهنیک - من تو را به نام خدا افسون می‌کنم، و خدا تو را از هر دردی که آزارت دهد شفا می‌دهد، بگیر این را که گوارایت باد پس رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گفت: بسم الله الرحمن الرحیم قل أعوذ برب الناس....

مؤلف: بعضی از روایاتی که در شان نزول این سوره وارد شده در بحث روایتی گذشته گذشت.

و باز در مجمع البیان است که از انس بن مالک روایت شده که گفت: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: شیطان پوزه خود را بر قلب هر انسانی خواهد گذاشت، اگر انسان به یاد خدا بیفتد، او می‌گریزد و دور می‌شود، و اما اگر خدا را از یاد ببرد، دلش را می‌خورد، این است معنای وسواس خناس.

و در همان کتاب آمده که عیاشی به سند خود از أبان بن تغلب، از جعفر بن محمد (علیهما السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه برای قلبش در سینه‌اش دو گوش هست، از یک گوش فرشته بر او می‌خواند و می‌دمد، و از گوش دیگرش وسواس خناس بر او می‌خواند، خدای تعالی به وسیله فرشته او را تایید می‌کند، و این همان است که فرموده: و ایدهم بروح منه - ایشان را به روحی از ناحیه خود تایید می‌کند.

و در امالی صدوق به سند خود از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: وقتی آیه و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکرُوا الله فاستغفروا لذنبهم، نازل شد ابلیس به بالای کوهی در مکه رفت که آن را کوه ثویر می‌نامند.

و به بلندترین آوازش عفریت‌های خود را صدا زد، همه نزدش جمع شدند، پرسیدند ای بزرگ ما مگر چه شده که ما را نزد خود خواندی؟ گفت: این آیه نازل شده، کدامیک از شما است که اثر آن را خنثی سازد، عفریتی از شیطانها برخاست و گفت: من از این راه آن را خنثی می‌کنم.

شیطان گفت: نه، این کار از تو بر نمی‌آید.

عفریتی دیگر برخاست و مثل همان سخن را گفت، و مثل آن پاسخ را شنید.

وسواس خناس گفت: این کار را به من واگذار، پرسید از چه راهی آن را خنثی خواهی کرد؟ گفت: به آنان وعده می‌دهم، آرزومندشان می‌کنم تا مرتکب خطا و گناه شوند، وقتی در گناه واقع شدند، استغفار را از یادشان می‌برم. شیطان گفت: آری تو، به درد این کار می‌خوری، و او را موکل بر این ماموریت کرد، تا روز قیامت.

مؤلف: در اوائل جلد هشتم این کتاب گفتاری در این باره گذشت.

الحمد لله که این کتاب به پایان رسید، و فراغت از تالیف آن در شب مبارک قدر یعنی بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال هزار و سیصد و نود و دوی هجری اتفاق افتاد و الحمد لله علی الدوام و الصلوة علی سیدنا محمد و اله و السلام.

مترجم: سپاس خدای را که توفیق ترجمه تفسیر المیزان را به این بنده ناچیزش عطا فرمود، و ترجمه آخرین جلدش در روز عید غدیر به پایان رسید.

امید آن دارم که این خدمت ناچیز در درگاه ربوبیتش و در پیشگاه مقدس خاتم الانبیا، و اوصیای گرام آن حضرت مقبول افتد.

و خداوند عز و جل در این ترجمه برکتی قرار دهد تا افراد بیشتری از آن منتفع گردند.

در اینجا به یاد خاطره‌ای که با مرحوم استاد علامه طباطبائی داشتم افتادم که فرمود: شخصی مرحوم پدرم را در خواب دید، حال او را و نظری که به فرزندش دارد سؤال کرد، آن مرحوم فرموده بود از محمد حسین راضی نیستم، زیرا او با نوشته‌هایش سرمایه کلانی برای خود فراهم آورده و چیزی به من نداده، مرحوم استاد وقتی این ماجرا را نقل کرد اشک از چشمانش جاری شد و به من فرمود: من ثواب تفسیر المیزان را به روح والدینم اهدا نمودم.

به ایشان عرض کردم من نیز ثواب ترجمه آن را به روح والدینم اهدا نمودم، امید است خدای عزوجل به لطف و کرم خود این هدیه را با صفات مضاعف در حساب آنان بنویسد.

از همه خوانندگان عزیز و محترم التماس دعا دارم.

و الحمد لله و الصلوة على رسول الله و على آله خزائن رحمة الله و اللعن على اعدائهم اعداء الله.

سید محمد باقر شریف موسوی، معروف به سید محمد باقر موسوی همدانی فرزند حجة الاسلام و المسلمین مرحوم سید هادی گروسی تغمده الله بغفرانه